

اشیای بزرگ یا سنگین و همچنین ظروف شیشه‌ای، ظروف چینی و سایر اشیای شکستنی و ظروف حاوی مواد خوراکی و شیمیایی را در قفسه‌های پایین کابینت و کمد قرار دهید.

**جدیدترین  
ضوابط  
بخشودگی  
سنی مشمولان  
سربازی چیست؟**

شهر وند | بر اساس ابلاغیه ستاد کل نیروهای مسلح برای متولدین سال‌های ۵۴ و ماقبل متناسب با مدرک تحصیلی آنان، معافیت بخشودگی سنی در نظر گرفته شده است که افراد واجد شرایطی که تاکنون موفق به بهره‌مندی از این معافیت نشده‌اند، می‌توانند با مراجعه به دفاتر خدمات الکترونیک انتظامی پلیس ۱۰+ درخواست خود را ثبت کنند. تقی مهری، رئیس سازمان وظیفه عمومی نیروی انتظامی در توضیح بیشتر گفت: «در این نوع معافیت علاوه بر شرط سنی، مقطع تحصیلی مشمولان هم ملاک عمل است. شرط سنی برای دارندگان مدارک تحصیلی زیر دیپلم تا لیسانس تا پایان سال ۱۳۵۴، فوق لیسانس تا پایان سال ۱۳۵۲ و دکتری غیر پزشکی تا پایان سال ۱۳۵۰ تعیین شده است.» به گفته مهری، به استناد بنصره یک ماده ۴ قانون خدمت وظیفه عمومی، شناسنامه عکس دار مشمولان بالای ۵۰ سال به شرط این که تغییرات سنی نداشته باشد، به منزله تعیین تکلیف وضع خدمتی آنان است و نیازی نیست برای کارت معافیت سربازی اقدام کنند. افرادی که سن آنان بالای ۵۰ سال است در صورت تمایل و نیاز به دریافت کارت معافیت می‌توانند برای ثبت درخواست خود از طریق دفاتر پلیس ۱۰+ اقدام کنند.

گفت و گوی «شهر وند» با سعید صادقی، عکاسی که سوژه‌های عکاسی خود در دوره جنگ را جست و جوی کند او تاکنون بیشتر از ۳۰ نفر را پیدا کرده است

## به دنبال زندگی در قاب‌های حماسه

مهدتاب جودی کی جست و جوی با این سوال آغاز شد: آدم‌های سیاه و سفید توی قاب، با لباس‌های خوتین رزم، پسران نوجوان بانگه‌بر از تردیدشان، با سرینده‌های سبز و قرمز و قدم‌های تندشان روز رفتن به خط مقدم، امروز کجای جهان اند؟ زنده اند؟ شهید شده اند؟ گم شده اند؟ هنوز کسی منتظرشان است؟ جست و جوی سعید صادقی، عکاس جنگ این طور آغاز شد: از صدها عکسی که در طول ۷۰ ماه حضور در جبهه جنگ از اشغال خرمشهر تا آزادی اش گرفته بود را چاپ کرد، سپرد به دوست و آشنا. قاب گرفت و در خیابان‌ها گذاشت و آرام آرام آدم‌های گمشده را پیدا کرد. صادقی از ۶ سال پیش دنبال آدم‌های سیاه و سفید گمشده در قاب‌هاست و تا امروز بیشتر از ۳۰ نفرشان را پیدا کرده؛ بعضی جانان را برای وطن فدا کرده‌اند و تصویر آخرشان، قوت قلب بازمانده‌هاست و بعضی هنوز زنده‌اند و گوشه‌ای از این سرزمین، با آن چه جنگ از آنها گرفته و در روحشان به جا گذاشته زندگی می‌کنند. آخرین روز تابستان سال ۵۹ بود که عکاسی از جنگ برای او آغاز شد. صبح فردای حمله هواپیماهای عراق به فرودگاه مهر آباد و شهرک مسکونی اکباتان راهی خوزستان شد؛ در ست زمانی که ماشین‌ها با مسافران بی‌تاز و ترسیده از سرزمین گرفتار شده در جنگ بیرون می‌زدند. سعید صادقی را رزمندگان، سربازان نوجوان، فرماندهان و غیر نظامی‌ها، دور بین به دست در گردستان و قصر شیرین، در خرما و ارتفاعات چنگوله، در کوچه پس کوچه‌های خرمشهر، سوسنگرد، بستان و آبادان دیده‌اند. عکس‌های بازمانده از آن روزها، تصویر لحظه‌های مرده‌اند و ثبت شده در خاطر‌ها. سعید صادقی ۳۰ سال پس از واقعه در عکس‌های جنگ به دنبال زندگی است. صدها تصویر هنوز شناسایی نشده‌اند و جست و جوی او ادامه دارد. او کانالی تلگرامی راه انداخته و اسمش را گذاشته «جست و جوی یک عکاس» و در گفت و گو با «شهر وند» از این کندوکاو و تلاش برای پیدا کردن آدم‌های گویید. عالمی خاطر برای تعریف کردن دار و مدارم نصفه و نیمه را ایشان می‌کنند و این جمله را تکرار می‌کنند: «این خاطر‌ها به در دمی خورد و عکس‌ها مهم است، جست و جوی مهم است.»

گذشته است؛ عکس‌های جنگ، امروز چه تأثیری می‌تواند داشته باشد؟

عکس‌ها لحظه‌هایی هستند برای باور نسل‌ها. تلاش این عکس‌ها ارتباط با بدنه جامعه و پر رنگ کردن حقیقت جنگ است. عکس جنگ سندی است که می‌تواند عزت را در بدنه اجتماعی تقویت و در عین حال با روایت تلخی و زشتی جنگ، نگاه‌ها را با این سیاهی آشنا کند. عکاس جنگ که در دل واقعه بوده، عینیت جنگ را روایت می‌کند. او شعله‌های آتش نبرد خونین، خشونت، مرگ و زندگی را دیده و دیدش را در بستر عکس‌ها بسط می‌دهد. او زوایای پیچیده و مبهم جنگ را در هجوم باران گلوله‌ها و انفجارها و اضطراب‌ها تصویر می‌کند. نچ‌های دلخراش انسان را به تصویر می‌کشد برای نسل‌های بعد.

• از جنگ بگوید، از روز اول؛ چقدر آن جا بودید؟

من کله سحر روز دوم مهر سال ۵۹ رسیدم آبادان؛ با پیکان یکی از مسئولان تنها ماشینی که می‌رفت به سمت جنوب. من آن زمان عکاس روزنامه جمهوری اسلامی بودم. ۲۴ سال داشتم. وقتی رسیدیم، شهر خلوت خلوت بود. یاد هست که وسط راه یک‌جا را بمباران کردند و ما از چند خانواده عکاسی کردیم و بعد دوباره راه افتادیم. فقط روستاییان مانده بودند. هر کس پولی نداشت مانده بود. همه آمده بودند شیراز و تهران. هتل‌های تهران پر شده بود. دود شهر را گرفته بود. بعد از آن ۷۰ ماه در جنگ بودم اما همه جا آشوب بود؛ تهران، خرمشهر، گردستان.

• از جست و جویاتان چند موردش

به نتیجه رسیده است؟ زندگی این آدم‌ها، رزمنده‌هایی که تصویرشان را ثبت کرده بودید و حالا پیدایشان کرده‌اید، بعد از جنگ چه تغییری کرده‌اند به زندگی برگشته‌اند؟

تا امروز بیشتر از ۳۰ نفر را پیدا کرده‌ام. خیلی چیزها تغییر نکرده مثل خرمشهر که هنوز جای ترکش‌ها در تنش هست و بعضی جاهایش بزرگ

• آقای صادقی تصاویر ثبت‌شده زبانی از عکاسان در آرشو عکس‌ها خاک می‌خورد و فراموش شده است؛ بعضی اصلاً دیده نشده‌اند یا اطلاعات دقیقی درباره‌شان وجود ندارد. تلنگر این جست و جوی برای شما چه بود؟ چرا بعد از این همه مدت، پیگیر آدم‌های توی عکس‌های جنگ شدید؟ آدم‌هایی که زندگیشان تغییر کرده، پیر تر شده‌اند نسبت به آن سال‌ها و هیچ نشانی از شان نمانده جز همین عکس‌ها.

وقتی به صدها عکسی که از صحنه‌های جنگ ایران و عراق گرفته‌ام، دوباره نگاه می‌کنم، می‌بینم که بیشتر رزمنده‌ها نوجوان و جوانان دیندار دوباره این آدم‌ها جرقه‌ای در ذهن من زد تا سعی کنم پلی بین نوجوانان و جوانان ۳۰ سال پیش و امروزی بزنم و از این راه خاطرات هشت سال جنگ را زنده کنم. این فکر زمانی به سرم زد که در عراق گرفتار منافقین شدم؛ سال ۸۷ بود و تنهای تنها بودم. آنها که بازداشت‌م کردند، مرا می‌شناختند. سال‌ها قبل من را با دوربین عکاسی‌ام دیده بودند. در آن ۸-۹ روز بازداشت‌ام دیدم که آنها آشنای من نیستند و چقدر دورند از ما. آشنایان من کسانی بودند که در سال‌های جنگ تصویرشان را ثبت کرده بودم. پاکیشان را می‌شناختم. حس بهتری به من می‌داد؛ بازمانده‌های شهدایی که تصویر آنها را ثبت کرده بودم، سربازهای بازگشته از جنگ که خانواده‌ها چشم‌انتظارشان بودند. به این فکر کردم که باید بازمانده‌ها را خوشحال کنم. برای همین این کار را شروع کردم. از سال ۹۲ آرام آرام با کمک رسانه‌ها، آشناها و بلبوردهای خیابانی شروع کردم به پیدا کردن این آدم‌ها. هر کسی که پیدا می‌شود، عکس قدیمی‌اش را چاپ می‌کنم و قصاب می‌گیرم. سوار اتوبوس یا قطار می‌شوم و می‌روم به شهرش، هر کجا که باشد.

• اما حالا بیشتر از سه دهه از جنگ



اگر هر کدام از افراد حاضر در این عکس‌ها را می‌شناخستید باقی‌مانده‌ها را هم می‌شناختید

خرمشهر ۹۶ ساله، سلیمان دبیر انبوه‌بنا، ۳۷ سال تصویر جوانی خود را در سال ۵۹، روز چهارم جنگ، در دستش نگه داشته است.



شهر خرمال گردستان عراق در واقعه‌های ان شیمیایی خطیچه در سال ۶۶ در تصویر نیاز که سال ۶۰ و عکاسی شده، جوانی که کودکی خود را نشان می‌دهد.

مادر شهید مرگش را در روز زمین‌بنا، ۳۷ سال تصویر فرزند شهیدش را در سال ۵۹ می‌بوسد.

که باشم می‌زند، اما قرار نیست این طور باشد. از قضا پل را هم زدند. دوسه نفر کشته شدند. من به جنگ عادت کرده بودم. گلوله و ترکش می‌آمد و انگار نه انگار. به مرور این را یاد گرفتم. اولش ترس داشت، یواش یواش با عناصر جنگ آشنا شدم.

• آخرین دوره عکاسی جنگ برای شما کی بود؟

بعد از امضای قطعنامه عراقی‌ها دوباره حمله کردند؛ کلی از نیروهای ما را این دفعه آنها کشتند. خیلی‌ها را اسیر کردند. آخرین دوره هم عکاسی از عملیات مرصاد بود.

• اولین کسی که پیدا کردید، چه کسی بود؟

یک مادر بود؛ در دست خاطر من نیست.

• وحس خودتان چه بود؟ شمایی که این همه به مرگ نزدیک شده بودید و حالا آدم‌های زنده را از توی عکس‌ها بیرون می‌کشید

زندگی همیشه هست. نمی‌دانم چطور بگویم. اوایل که رفته بودم منطقه شور و حالی آر تیسیتی داشتم. موج احساس قرار را از من می‌گرفت. آرام آرام وقتی تراژدی‌ها را دیدم، تمام این احساسات از دلم رفت. دیدم که جنگ، ابعاد و ذهنیتی که

ما از آن داشتیم، نبود. انقلاب شده بود و همه ما عاشق کشورمان بودیم. اگر غذایی خوردیم، یک دانه برنج از زمین نمی‌انداختیم. خودمان را اگر سینه‌نگه می‌داشتیم که غذای منطقه را بخوریم، نه به خاطر مزه‌اش. خیلی به خودمان سخت می‌گرفتم؛ اما حالا وقت دیدن آدم‌های توی عکس‌ها، حس عجیبی دارم. دیدن این آدم‌ها به من نشان داده که اگر زنان نبودند، این دفاع مقدس نبود. دفاع هشت ساله را نفس آنها مقدس کرد.

• حاصل این کار از نگاه خودتان چیست؟

با دیدن این عکس‌ها جنگ را لمس می‌کنید. عکس‌ها تاریخ‌نویسان را وادار می‌کند به نوشتن واقعیت. همین حالا خیلی‌ها ادعای حضور در جنگ دارند؛ در حالی که نبوده‌اند. اگر بودند هم نه گلوله می‌خوردند نه گرد و خاک روی میوشان می‌نیست. این عکس‌ها امروز می‌توانند احساس مشترک بین نسل‌ها به وجود بیاورند یا دست کم برای درک احساس آن نسل در امروزی‌ها اثر گذار باشند. جنگ چه نتیجه‌اش بی‌روزی باشد و چه شکست، حاصلش یک چیز است؛ جنگ یعنی سوزاندن و خاکستر کردن زندگی و انسانیت. جنگ قهرمان ندارد و عکس‌ها خشونت‌عریان جنگ را نمایان می‌کنند.

شده است. از میان آنها که پیدا کرده‌ام، کم بودند کسانی که وضعیتشان از لحاظ اقتصادی خوب باشد. فقط یکیشسان پزشک بود؛ مابقی آدم‌هایی با وضع معمولی اما شریف بودند.

• واکنش‌شان به دیدن عکس‌های خودشان یا خانواده‌شان در لباس رزم‌وروز جنگ چیست؟

هر کدام یک جور واکنش نشان می‌دهند. می‌خندند، گریه می‌کنند. خیلی‌ها ایشان می‌گویند که با دیدن تصویری از آن روزها نشان دادن عکس به اعضای خانواده، نشاط به زندگیشان برگشته است؛ یعنی ثابت می‌کنند که نبودنشان در خانه و در انتظار گذاشتن آنها بی‌بهره نبوده است. این عکس واقعیت آنها را نشان می‌دهد.

• قبلاً گفته بودید که چند نفر از عکس‌های حلبچه و خرماله هم پیدا شده‌اند، از آنها بگویید.

عکس‌های بمباران شیمیایی را چاپ کردم و در میدانی در خرماله چیدم تا پیدایشان کنم. چند روز آن‌جا بودم. کم‌کم چند نفر پیدا شدند؛ مثل پسری که همه‌اوقاتش کشته شده بودند و واکنش آدم‌ها غیر قابل وصف است. انگار در آسمان بودم، هر چند بزم گرگی داشتم.

خیلی‌ها قتل عام شده بودند. یادم است که آدم‌ها خرخر می‌کردند و کف از دهانشان بیرون می‌زد. من نمی‌دانستم که شیمیایی شده‌اند. بغلشان می‌کردم و می‌بردمشان بیرون. رویشان آب می‌ریختم که نجاشان دهم. آخر سر فهمیدم آنها آلوده شده‌اند.

• از آنها که نجات دادید کسی را می‌شناسید؟

دو سه تا ایشان زنده‌اند؛ از حلبچه از آنها اطلاع دارم و خانه‌شان میهمان شده‌ام.

• چقدر طول کشید تا شما را در جبهه پیدا کردند؟

اوایل حضورم از من ایراد می‌گرفتند. در سنگرم می‌خوابیدم و عکس می‌گرفتم. کم‌کم راه‌حس را در این دیدم که در جنگ زندگی کنم؛ باید می‌ماندم تا به من عادت کنند.

• آنجا چطور دوام آوردید؟

عادت کردم. یادم هست که آمده بودم تهران. خانم‌ها پل چوبی بود. بمباران بود. همسرم با ترس گفت بلند شو برویم پناه بگیریم. من سر جایم خوابیدم. همسایه بالایی‌مان وحشت کرده بود. گفتم اگر قرار باشد من را بزنند، هر کجا